

## آنکه دیوار ندارد ، خود نیست

اهریمن ، وجودی بود که همیشه خود را می بست  
 او نخستین کسی بود که به گرد خود ، دیوار کشید  
 و با این دیوار ، همه دیوارها را آفرید  
 و گفت که : « خود » ، دیوار است .  
 و هر که می خواهد « باشد » ، باید دیوار داشته باشد .  
 و کسی « هستی » می یابد که گرداگردش دیوار میکشد  
 و همانقدر که گرداگردش دیوار است ، همانقدر نیز « هست » .  
 و هر که بی دیوار است ، نیست .  
 بودن و داشتن و اندیشیدن و مهر ورزیدن ، هنر دیوار ساختن است  
 و راه دیوار ساختن به گرد هر چیزی را نیز ، به انسان آموخت .  
 به انسان آموخت ، چگونه به گرد اندیشه هایش میتواند دیوار  
 بسازد ،  
 تا عقیده و دین و فلسفه و علم و بینش بشوند .  
 به انسان آموخت ، چگونه میتواند به گرد مهر و کینه اش ، دیوار  
 بکشد .  
 و به گرد آنانی که دوست میدارد ، دیوار بکشد ، تا از گزند ، نگاه  
 دارد  
 و به گرد آنانی که کین میورزد ، دیوار بکشد ،

تا کشتارگاه و نخجیرگاه و غارتگاهی باشد که برای او قرق کرده اند  
و برترین هنر او این بود که جائیکه دیوار کشیدن، دشوار بود،  
خط میکشید .  
و این خط ، مانند پل صراط ، بسیار نازک و باریک بود  
و از این پس، حق و حقیقتی که افقهای پیرامونشان ، به بیکرانه  
میرسیدند  
دارای خط و نشان شدند .  
و فقط چیزی حقیقت داشت ، که دورش خط کشیده شده بود .  
و هر که به جستجوی حقیقت میرفت ،  
چه بسا ، نیمی از پایش در دامنه حقیقت ،  
و نیمی دیگر از پایش ، در دامنه باطل میلغزید ،  
و به گرد خدا و آنچه خدائست نیز خط کشید  
و از آن پس ، خدا هم نمیدانست که کجا خداست و کجا خدا نیست  
و کجا دین است و کجا کفر است  
و خدائی که پیرامونش همیشه گشوده و باز بود ،  
در شناخت مرزهایش ، در گمان و شك میافتاد .  
و از اهریمن ، در باره مرزهای خدائیش و دینش، خبر میگرفت  
و سپاسگذار بود که با یاری اهریمن ،  
مرز خدائیش ، مرز حقیقتش ، مرز دینش را میشناخت  
و این دیوارهای خطی ، هرچه باریکتر میشدند ، سخت تر بودند  
و نشان داد که وقتی این خطها ی باریک ، بدید نیایند ،  
از دیوارهای چین ، بلندتر و چیره ناپذیر ترند ،  
و این دیوارهای نادیدنی را که خطوطی مه آلود و سایه گون بودند  
در خیالات انسانها کشید ،  
و نامشان را مدارائی و تسامح گذاشت !